

# تجسم غار افلاطون

منوچهر دین پرست

سینما رسانه‌ای است با ادعاهای کلان و دستان نه‌چندان باز. این مدعا شاید عجیب به نظر برسد، چرا که در بین رسانه‌ها، شاید سینما قوی‌ترین توصیف‌کننده و نشان‌دهنده باشد و ما به سادگی و هرروزه شاهد تأثیر فوق‌العاده و فراگیر تصاویر سینمایی هستیم. اما این که چرا این آیینۀ عظیم توصیف‌گر نتوانسته کارکرد توصیفی و بیانگرانه‌ای همچون ادبیات داشته باشد، حدیث دیگری است. ژان لوک گدار، کارگردان فرانسوی در جایی گفته است: «سینما مذت‌هاست وظایفش را فراموش کرده است... سینمای امروز قابل دیدن نیست.» و می‌بینیم که سینما امروزه چیزی شده در حد کالایی تجاری مثل لباس و مطابق مد حرکت می‌کند و بیشتر کالایی اقتصادی است تا هنری. هر آنچه عامه بخواهند در اختیارشان قرار می‌دهد، آنها را خوشحال و راضی و وابسته به خود نگه می‌دارد، و اصلاً دغدغه انتقاد از جامعه یا پیشبرد فرهنگ را ندارد. گویا همه مشکلات بشر حل شده و تنها کمبود زندگی انسان امروز بازی تام و جری و تعقیب و گریزهای سریع فیلم‌های هالیوودی است. آنچه در عصر طلایی سینما، در سینمای چاپلین، در «عصر جدید» و در «دیکتاتور بزرگ» اتفاق افتاد، به فراموشی سپرده شده است.

از سوی دیگر باید پذیرفت که سینما محصول دوره اوج و شکوفایی مدرنیسم است؛ محصول دنیایی است که در سیطره کامل تکنولوژی خودساخته گرفتار آمده است. دنیایی سراپا مکانیکی و ماشینی که برخی عوامل مثل برق در شکل‌گیری آن نقشی بنیادین داشته‌اند. می‌توان ادعایی کلان کرد: تکنولوژی عصر صنعت، برق را به ارمغان آورد و سینما هم از زیر پر و بال برق بیرون خزید.

سینما یکی از ابزارهای بیان است، در کنار تلویزیون و رادیو و...؛ اما تفاوت‌هایی بنیادی با آنها دارد:

سینما در بیرون از خانه ماست. برای دیدن فیلم باید به خود زحمت بدهیم و هزینه‌ای را هم متقبل شویم و درواقع به سینما «برویم». اما آن رسانه‌های دیگر در «خانه» اند. در دسترس ما هستند. استفاده از آنها وقت و انرژی چندانی نمی‌خواهد. کلید یا پیچی است که باید بفشاریم یا بپیچانیم.

سینما را مخاطب برمی‌گزیند. مخاطب سینما ده‌ها و صدها گزینه دیگر دارد. این نشد، آن. این را نخواستی، آن یکی. سینما مخاطبانی دارد که در یک زمان خاص و در یک مکان خاص برای دیدن یک فیلم خاص زیر یک سقف گردآمده‌اند. اینها قواعدی را پذیرفته‌اند که اگر در خانه بودند نیاز نبود به آن قواعد پایبند باشند. گویی کسانی که برای دیدن یک فیلم می‌روند از پیش با هم قراردادهایی گذاشته‌اند. علاوه بر آن، این مخاطبان می‌توانند یادآور امری متناقض‌گونه باشند: مخاطبانی از طیف‌های مختلف جامعه و با اندیشه‌هایی کاملاً متفاوت از یکدیگر و از آن سو همه همراه و یک مسیر. ابژه دیدنشان یکی و برداشت‌هایشان از آن متفاوت و گاه متناقض است.

تردیدی در این نمی‌توان داشت که پیدایش سینما موجب جهشی ویرای حد تصور در اندیشه و نگاه انسان‌ها شد؛ گویی با سینما پرده‌ای از پیش چشم انسان‌ها برداشته شد تا نشان دهد می‌شود دنیا را جوری دیگر و از منظری متفاوت نگریست؛ چشم‌اندازی که تا به آن روز در تمام تاریخ چندین هزار ساله علم و معرفت انسانی نه نظیری برایش می‌توان یافت و نه اساساً تخیل آدمی چنین چیزی را متصور بوده است.

سینما تاریخی صد ساله پشت سر دارد اما آثار آن، چه از نظر تعداد و چه از نظر گستردگی و دایره نفوذ و مخاطبان، خیلی بیشتر از حد این صد سال را به یاد می‌آورد. درخت تناور و پرشاخ‌وبرگ سینما این‌گونه می‌نماید که اگر آن را از میانه ببرند چندین هزار حلقه در آن مشاهده خواهند کرد.

کمتر عرصه‌ای است که سینما در آن وارد نشده باشد و کمتر مفهومی است که نتوان آن را در صدها و هزاران فیلم ردیابی کرد. در این صد سال بیشتر مردم دنیا، روستایی و شهری، باسواد و بی‌سواد، فقیر و غنی، مذهبی و غیرمذهبی از هر رنگ و نژادی و در هر سن و سالی به‌نوعی با سینما، حتی برای دوره‌های کوتاه درگیر بوده‌اند. این خود یادآور این نکته است که سینما مخاطب‌محور است. محصولات رنگارنگ و گونه‌گون عرضه می‌کند که کمتر کسی را می‌توان

یافت که علایق خود را نتواند در جلوه‌های از جلوه‌های آن بیابد. یا به نوع خاصی از مضامین و مفاهیم دل می‌بندد، یا عاشق بازیگر یا کارگردان یا ژانر ویژه‌ای می‌شود، یا ...

سینما به تعبیری دنیای آدمی و دنیای اندیشه او را روزآمد کرد. تعریف جدیدی از مفاهیم ارائه کرد و به دیگران هم این را نشان داد. ابزار و محملی جدید بود برای همه مردم تا در آن، ساعاتی از روز را بیاسایند و خستگی کار ملال‌آور روزانه را بر صندلی‌های آن از تن به‌درکنند. لحظه‌ای خود را از دام فرساینده دنیای واقعیت برهانند و در عالم شناور و رؤیایی مجاز رها کنند.

واقعیت و مجاز از مهم‌ترین اندیشه‌هایی بود که در تمام تاریخ فکر و فلسفه و ادبیات بشر به آن پرداخته شده بود. صدها و هزاران کتاب و رساله هر یک به نوعی و از زاویه‌ای به این مبحث پرداخته بودند. عمر اندیشمندان، هنرمندان و نویسندگان بسیاری مصروف کاویدن سویه‌های فراوان آن شده بود. دنیای سینما باز تولیدی بود از حقیقت با جلوه‌ای بسیار پارادوکسیکال: از یک‌سو دنیایی که عرضه می‌کرد ساخته‌ای بود سراپا پرداخته خودش و یکسره مجازی، دروغین و غیرواقعی؛ و از سوی دیگر آن قدر این دنیا واقع‌نما بود که بینندگان در ساعاتی که ناظر گذشتن آن تصویر تکه تکه بودند، که در هر ثانیه ۲۴ تایی آن از پیش چشمشان می‌گذشت، واقعیت را به کلی به فراموشی می‌سپردند و آن را از هر واقعیتی واقعی‌تر می‌پنداشتند. با خنده‌اش می‌خندیدند و با گریه‌اش اشک در چشمانشان می‌نشست؛ با غم و غصه‌ها و شخصیت‌ها همذات‌پنداری می‌کردند و مصایب و گرفتاری‌ها و تنگناهای آن شخصیت‌ها را در وجود خودشان می‌جستند. سینما را آینه‌ای می‌دیدند که نه تنها از بیرون، که از درونشان هم خوب خبر داشت. تصورات نامجسم آنها را تجسم می‌بخشید و بر پرده‌ای که دو بعد بیشتر نداشت اما از هر شیء سه‌بعدی‌ای گویاتر و سه‌بعدی‌تر می‌نمود، هر آنچه در تخیلشان بود برایشان ارائه می‌کرد.

غار افلاطون معروف‌ترین نماد تمایز میان دنیای حقیقت و مجاز است. در اندیشه‌های امروزی، برخی سینما را تجسم غار افلاطون می‌دانند. شباهت‌ها آشکار است: سالن تاریک سینما/غار تاریک، زندانی غار/تماشاگر فیلم، دیوار انتهایی غار/پرده سینما، نوری که از بیرون می‌تابد و گذرندگان بیرون غار/تصاویری که از پشت پرده افکنده می‌شوند، و... می‌توان گستاخی کرد و افلاطون را اولین نظریه‌پرداز عرصه سینما دانست.

سینما نماد روشنفکری می‌شود. روشنفکران و ارباب اندیشه دیگر فقط با کتاب و مباحث کتابی شناخته نمی‌شوند. سینما می‌شود جایی که آنها اوقات زیادی از زندگی‌شان را در/با آن سپری می‌کنند: با دیدن فیلم، با بحث درباره فیلم‌ها، با نوشتن مطلب درباره مباحث گوناگون مرتبط با سینما و فیلم و... سینما زمینه بیشتری هم پیش می‌آورد برای روشنفکران و اندیشمندان کتابی: مقاله و کتاب نوشتن درباره سینما و فیلم‌ها؛ راه‌افتادن مجلات و روزنامه‌ها و صفحاتی در بیشتر روزنامه‌ها درباره سینما و سینماگران. اندیشیدن به سینما، ایده‌پردازی درباره مفاهیم و ابزارها و کارکردها و تأثیرگذاری‌های آن، پیشه بسیاری از روشنفکران اهل قلم می‌شود.

در اینجا پیوند عمیق و استواری میان سینما و اندیشه پیش می‌آید و نتایج فراوان و گاه نامنتظری از آن حاصل می‌شود. بسیاری از کارگردانان کار خود را معطوف به حوزه‌های اندیشه می‌کنند، درباره دین، اخلاق، تاریخ، آینده، هویت، مرگ، زندگی، و خلاصه درباره هر آنچه به انسان و گستره ناپیداکران اندیشه و تجربه او مربوط می‌شود؛ آثار سینماگرانی چون چاپلین، فلینی، برسون، هیچکاک، آنتونیونی، برگمان، تارکوفسکی، پاراجانف، کوبایاشی، کوروساوا، لینچ، کوبریک، پازولینی، وودی آلن، و ده‌ها سینماگر دیگر هر یک از جنبه‌ای به مسائل، دغدغه‌ها، اندیشه‌ها، و آرزوها و ترس‌ها و ... بشر می‌پردازند. یکی توصیف‌گر است، دیگری نقد می‌کند، آن یکی ردیه می‌سازد، و یکی هم اندیشه‌ای بکر و ناب ارائه می‌دهد.

از همین جاست که بعضی سینماگران، سینماگر مؤلف/اندیشمند نامیده می‌شوند: سینماگرانی که حرفی برای گفتن دارند؛ و اندیشمندانی هم می‌شوند اندیشمندان سینما، متفکران سینما، نظریه‌پردازان سینما؛ اندیشمندان و

نظریه پردازانی که درباره فیلم‌ها و مفاهیم و ابزارهای سینمایی و کارگردانان و بازیگران و همه سازوکارهای سینما ایده‌پردازی می‌کنند، نظریه می‌دهند، مقاله و کتاب می‌نویسند؛ اندیشمندانی که چه بسا خودشان حتی نتوانند دوربین را درست در دست بگیرند.

«عصر ما، عصر فرومایگی‌ست، عصر ضد فلسفه. شجاعت می‌خواهد که آدم دربیاد و بگه چی ارزشه، و چی نیست. همون طور که در مورد دموکراسی، اگه آدم بخواد خیلی خلاصه کنه، خیلی ساده معنی‌اش این میشه: بذارین هرچی می‌خواه بشه.» (فیلم‌نامه «شب»، میکِل آنجلو آنتونیونی)

اگر بتوان مهم‌ترین فیلسوف سده بیستم را مارتین هایدگر به شمار آورد، و اگر باز بتوان مهم‌ترین مبحثی را که او به آن پرداخته مسئله «هستی و زمان» دانست، پربیراه نیست اگر ادعا شود مسئله اصلی سینما هم چیزی بیرون از هستی و زمان نیست. زمان در سینما معنا و مفهوم و کارکردی ویژه دارد. جایگاه آن جایگاه یگانه‌ای است. زمان سینما، تنها، زمان سینما است و با زمان به معنای متعارف آن (اگر اساساً بتوان معنای متعارفی برای زمان یافت) تفاوت‌هایی بنیادی دارد. در یک فیلم دوسه ساعته، گاه ساعت‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌های زیادی سپری می‌شود و این اصلاً چندان به نظر نمی‌آید و هرگز مشکلی برای بیننده پیش نمی‌آورد. بیننده به راحتی می‌تواند دریابد که کسی با کشتی از کشوری به کشور دیگر برود و چند دقیقه بعد در ساحل آن کشور پیاده شود و چند ثانیه بعد در هتل مشغول خوردن ناهار باشد و چند ثانیه بعد شب شود و او آماده خواب باشد. اینها در دنیای واقعی باورپذیر نیستند اما در نسخه مشابه آن، یعنی در دنیای مجازی (شبه واقعی) سینما، نه تنها باورپذیرند که اصولاً مورد پرسش هم واقع نمی‌شوند.

از جنبه‌ای دیگر نیز زمان جایگاهی ویژه در سینما دارد. یک کتاب را خواننده‌های مختلف در یک زمان برابر نمی‌خوانند، اما فیلم برای همه یکسان است و بستگی به مخاطبش یا مضمونش ندارد. دیدن دشوارترین فیلم‌ها برای ناواردترین بینندگان همان قدر زمان می‌خواهد که ساده‌ترین فیلم‌ها برای حرفه‌ای‌ترین بیننده‌ها. با دیدن فیلم و با گذر نماها بیننده به سال‌های سال پیش می‌رود و مدت‌ها در آنجا به سر می‌برد و با بسیاری هم کلام می‌شود و تجربه‌ها می‌اندوزد و خیال‌ها می‌کند و ... و همه اینها گاه در کمتر از دو ساعت انجام می‌پذیرد. هم بیننده روزها و سال‌هایی را سپری کرده و هم دو ساعت هم نگذرانده است.

در این تردیدی نیست که انسان‌ها در چنگال پرتوان زمان اسیرند. زمان هیچ حرفی سرش نمی‌شود. از آن زمان که بوده، مسیرش یکی است، رو به پیش. بدون حتی یک ثانیه درنگ یا بازگشت. زمان تیری است رها شده به سوی مقصدی معلوم و نامعلوم، آینده‌ای نامعین، آینده‌ای که معلوم نیست چه و چگونه خواهد بود اما در آینده بودنش تردیدی نیست. چه بسا آرزوی انسان از دیربازها سلطه بر این زمان یک‌حرف و یک‌دنده است. و سینما تحقق این آرزو است. زمان از نقطه نامعلومی آغاز شده و رو به نقطه نامعلوم دیگر دارد. از هیچ نقطه‌ای بیش از یک بار نمی‌گذرد. استتفا هم ندارد. اما سینما بینندگان را به جنگ زمان می‌برد و پیروزمندان، گرچه تنها برای چند ساعت، پشت زمان را به خاک می‌رساند. با زمان هرگونه که خودش می‌خواهد و می‌پسندد رفتار می‌کند. از آغاز به انجام، از انجام به آغاز، از میانه به دو سو، و از نقطه‌ای دلخواه تا نقطه دلخواهی دیگر.

در تاریخ صد ساله سینما اندیشه‌های بسیاری آفریده شده است. سینما موافقان و مخالفان فراوانی برای خود یافته یا تراشیده است. برخی سینما را ابزاری در کنار سایر ابزارهای تفریحی می‌بینند و بعضی برای سینما رسالتی بسیار بیش از اینها قائل‌اند. برخی سینما را ابزاری می‌کنند در خدمت انسان، و در مقابل برخی دیگر سینما را به استخدام می‌گیرند برای ابزار کردن انسان، برای مسخ آدمی، برای اینکه او را در چنگ خود بگیرند و هر نوع که خواستند هر چیز را به او القا کنند. عده‌ای از فیلم‌سازان خودشان را مسئول آگاهی‌رسانی می‌دانند، مسئول اندیشیدن و به اندیشه واداشتن، مسئول اینکه به آدمیان بگویند در اطراف تو، در زندگی تو، در دنیای پیرامونت چه گذشته، چه در حال گذر است و چه پیش خواهد آمد. اینها هدفشان جذب مخاطبان به هر قیمتی و به هر شیوه‌ای نیست. در خدمت سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های ارباب قدرت نیستند. اما در برابر اینها شمار فراوانی از فیلم‌سازان هستند که فیلم را نه برای بیداری و آگاهی که برای سحر کردن، برای تخدیر، برای القای برنامه‌های پنهان اهل سیاست و قدرت و ثروت می‌سازند. عده‌ای سینما می‌روند برای دیدن و آموختن و اندیشه و تأمل و تجربه و یافتن دید و نگاهی تازه و دیگرگون، و همین منظری است که خیلی از ارباب سینمای اندیشه همه هدف خود را برای تحقق آن مصروف کرده‌اند؛ اما از آن سو عده‌ای سینما می‌روند برای فراموش کردن، برای ندیدن، برای چشم بستن بر حقایق، و بدین گونه از منظری سینما برای اینها حکم مخدر دارد: از خود بیخودشان می‌کند، سرشان را گرم می‌کند و از دنیای واقعیت به عالم هیروت پرتابشان می‌کند.

تردیدی در این نمی‌توان داشت  
که پیدایش سینما موجب جهشی  
ورای حد تصور در اندیشه و نگاه  
انسان‌ها شد؛ گویی با سینما پرده‌ای  
از پیش چشم انسان‌ها برداشته شد  
تا نشان دهد می‌شود دنیا را جوری  
دیگر و از منظری متفاوت نگریست؛  
چشم‌اندازی که تا به آن روز در  
تمام تاریخ چندین هزار ساله علم  
و معرفت انسانی نه نظیری برایش  
می‌توان یافت و نه اساساً تخیل آدمی  
چنین چیزی را متصور بوده است